



• درآمد

شناخت دقیق از جریانات سیاسی روز و نیز گروه‌های گوناگون سیاسی به شهید هاشمی نژاد امکان تقابل به‌موقع و موثر را می‌داد و شاید مهم‌ترین دلیل دشمنی گروه‌های معارض با وی که نهایتاً به شهادت مظلومانه او منتهی شد، همین اشراف دقیق به ماهیت آنها بود که به عنوان مهم‌ترین مانع بر سر راه به انحراف کشیده شدن جوانان عمل می‌کرد. در این گفتگو به این ویژگی ممتاز پرداخته شده است.

■ «شهید هاشمی نژاد و منافقین» در گفت و شنود شاهد یاران با

مهدی حکیمی

## از هیچ چیز واهمه نداشتند...

تهران منتقل کردند، چون در آن زمان نظر امریکا این بود که با اعدام بعضی از افراد مذهبی که از سران مبارزه بودند، قضایا می‌خواهد و اوضاع آرام خواهد شد. به همین دلیل فکر کنم در سال ۱۳۵۴ تصمیم گرفته شد تا سی نفر از افراد مذهبی از جمله آقایان عسگراولادی، لاجوردی، حیدری و همین‌طور برادر من (هادی) را به زندان اوین ببرند تا اعدام کنند، اما با روی کار آمدن کارتر فضای سیاسی بازتر و برنامه‌شان عوض شد و اعدام‌ها صورت نگرفت.

آیا در سال ۵۶ برای سازمان‌دهی مردم جلساتی برگزار می‌کردید؟

من آن جلسات را برگزار نمی‌کردم، بلکه در آن جلسات شرکت می‌کردم و نوعاً آقای هاشمی نژاد هم در آنها حضور داشتند. در این جلسات آقای خامنه‌ای، اعضای کانون نشر حقایق اسلامی و طیف جامعه روحانیت مشهد هم بودند. لازم به ذکر است که بگویم استاد محمدتقی شریعتی از گردانندگان کانون نشر حقایق اسلامی بودند.

در سال ۵۴ تقریباً تغییر ایدئولوژی منافقین روشن شد. آیا در سال ۵۶ شما به همراه آن جمع در زندان با منافقین در ارتباط بودید یا خیر؟

در سال ۵۴ مسائلی در زندان به وجود آمد (کودتای درون سازمان مجاهدین خلق) و بعد هم اعلامیه‌ای صادر شد و عده‌ای آن اعلامیه را امضا کردند که منافقین با ماتریالیست‌ها هماهنگ هستند و مانیفست آنها را قبول دارند و نظرشان این بود که ما بدون اسلام و ماتریالیسم در کار سیاسی پیشرفت نمی‌کنیم. شاید دلیل این مسائل این بود که افراد مذهبی چندان روی کار نبودند. البته بودند، ولی ساواک روی فعالیت مذهبی‌ها حساس بود و دائماً افراد مذهبی را می‌گرفتند. به هر حال در سال ۵۴ بین مذهبی‌ها و منافقین اختلاف ایجاد شد و آنها از هم جدا شدند و در نتیجه به این دلایل در جلساتی که در سال ۵۶ با حضور شهید هاشمی نژاد

در سال ۱۳۵۶ خانم‌ها به مناسبت سالروز کشف حجاب (۱۷ دی) تظاهراتی برپا کردند که شهید هاشمی نژاد پی‌ریز این برنامه بودند. در این تظاهرات عده‌ای هم دستگیر شدند و حتی امام هم در سخنرانی‌شان به این قضیه اشاره‌ای داشتند. در بهمن سال ۱۳۵۶ یا قبل از آن با تعداد کمی (حدود ۵۰ - ۶۰ نفر) تظاهراتی انجام دادیم تا ترس مردم تا حدی از بین برود. طبیعتاً لازم بود تا جلساتی برگزار شود و برنامه‌ریزی‌های لازم برای انجام راه‌پیمایی‌ها صورت گیرد.

**شهید هاشمی نژاد انسان معتقد و مقیدی بودند و قبیل از هر چیز واقعاً آنچه را که بر زبان می‌آوردند باور داشتند و تفکراتشان هم زیر بنای انقلابی داشت. خیلی‌ها هم مسائلی را می‌دانستند، اما احتیاط می‌کردند و به دلیل دستگیری، زندان و مسائلی از این قبیل بیان نمی‌کردند. شهید هاشمی نژاد در صحبت کردن برای مردم تعارف و واهمه‌ای نداشتند.**

به‌طور مثال در جلسات تصمیم‌گیری شود که حرکت از کجا آغاز شود و چه صحبت‌هایی شود و چه برنامه‌هایی در تظاهرات پیاده شود و مردم چه شعارهایی بدهند. در سال ۵۲ آقایان حیدری، لاجوردی و عسگراولادی در زندان مشهد و در حال صبحانه خوردن بودند که من به زندان رفتم. با این سه نفر جلساتی را در زندان تشکیل دادیم. البته بعداً آنها را از زندان مشهد به زندان اوین در

اولین بار در چه سالی و چگونه با نام شهید هاشمی نژاد آشنا شدید؟

بنده متولد سال ۱۳۰۹ هستم. آشنائی من با ایشان در سال‌های ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ با شرکت در سخنرانی‌هایشان شدت گرفت و پررنگ‌تر شد. البته پیش از آن هم با ایشان آشنائی داشتم، اما در زمانی که عرض کردم بیشتر شد. رابطه ما بیشتر درباره مسائل سیاسی و اعتقادی بود. من در حادته مسجد فیل نبودم، ولی در منبرهای مشابه حضور داشتم.

خطابه‌های شهید هاشمی نژاد با خطابه‌ها و منبرهای سایرین چه تفاوتی داشت که باعث شد تا سخنرانی‌های ایشان تا این حد شاخص و متفاوت شود و مردم جذب منبر ایشان شدند و در نهایت توانستند چنین موج‌هایی را در میان مردم ایجاد کنند؟

شهید هاشمی نژاد انسان معتقد و مقیدی بودند و قبل از هر چیز واقعاً آنچه را که بر زبان می‌آوردند باور داشتند و تفکراتشان هم زیر بنای انقلابی داشت. خیلی‌ها هم مسائلی را می‌دانستند، اما احتیاط می‌کردند و به دلیل دستگیری، زندان و مسائلی از این قبیل بیان نمی‌کردند. شهید هاشمی نژاد در صحبت کردن برای مردم تعارف و واهمه‌ای نداشتند و منبرهایشان نه تنها شامل مسائل اعتقادی بود بلکه به دلیل روحیه انقلابی‌شان مسائل انقلابی را هم دربرمی‌گرفت. در سال ۱۳۴۲ که مسائل کمی پررنگ‌تر شد و رابطه من با شهید هاشمی نژاد بیشتر شد. البته باید بگویم که من دو بار هم به زندان افتادم. یک بار در سال ۱۳۳۱ زمانی که مصدق سقوط کرد و دوباره روی کار آمد و یک بار هم در سال ۱۳۵۲. شهید هاشمی نژاد هم یک بار در سال ۴۲ و یک بار در سال ۵۴ به زندان افتادند. بنابراین در سال ۵۲ که من در زندان بودم، ایشان بیرون از زندان بودند. در سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ جلسات خصوصی با شهید هاشمی نژاد داشتم. در این جلسات پیرامون چه مسائلی صحبت می‌کردید؟



حقوق بشر شدیم. آیا شما نماینده سازمان بین المللی حقوق بشر در ایران شدید یا در میان نیروهای حزب الهی انتخاب شدید؟ از همین جا مأمور شدیم و با سازمان بین المللی حقوق بشر در ارتباط بودیم.

چه جمعی شما را برای این سمت انتخاب کردند؟ جمع ۶-۷ نفره از جمله آقای سررشته دار، آقای امیرپور و آقای هاشمی نژاد مرا برای انجام این مسئولیت انتخاب کردند. این جمع مشابه جمعی بود که در سالهای ۵۶-۵۷ تظاهرات را پیگیری می کردند.

بعد از اینکه به عنوان نماینده حقوق بشر انتخاب شدید، چه اقداماتی انجام دادید؟

آن زمان در زندان مشهود اعصاب شده و حتی تخریب زیادی صورت گرفته و مسائل بسیار حاد شده بودند. مثلاً گاهی اوقات ۱۰-۱۵ نفر را دستگیر و زندانی و بعد از چهار پنج روز آنها را آزاد می کردند و دوباره همان افراد یا عده ای دیگر را دستگیر و زندانی می کردند. در این میان من مسئولیت داشتم به بررسی این مسائل بپردازم و علت دستگیری افراد را جوینا شوم و برای پیگیری قضایا با افراد و مسئولین مختلف تماس بگیرم. بیشتر اوقات هم یا در دادگستری بودم و یا بخشهای زمان را صرف رفتن به زندان و بردن دادستان به زندان می کردم. این فعالیتها و پیگیریها را در صورت تشکیل جلسات به اعضای جلسه از جمله شهید هاشمی نژاد گزارش می دادیم.

مسئله امثال شهید هاشمی نژاد و خود ایشان در آن جمع زمانی که شما را به عنوان نماینده حقوق بشر انتخاب کردند، از شما انتظار داشتند که مانع از برخوردهای حاد و شدید حکومت باشید. در این باره چه نظری دارید؟

بله، انتظاراتی از ما داشتند و ما به عنوان نماینده باید مسائل را گزارش می دادیم. به طور مثال سرهنگی - که نامش را به یاد ندارم - دستور داده بود که مأمورین زندان با اسلحه عده ای از زندانیان را به سمت محوطه ای هدایت کنند و پیش ببرند و زندانیان را در آن محوطه جمع کنند تا متفرق نشوند، مخصوصاً قصد داشت زندانیان سیاسی را جمع کند. البته بعد نبود قصد کشتار آن زندانیان را داشته باشد و مسلماً در این میان حقوق بشر سد محکم در مقابل این اقدام بود. آیا شهید هاشمی نژاد در منبرها و سخنرانیهایشان از اقدامات شما به عنوان نماینده حقوق بشر حمایت می کردند؟

خیر، ایشان در منبرها و سخنرانیهای عمومی شان به این مسئله اشاره ای نداشتند، اما در جلسات خصوصی، ما

شریعتی در آن شرکت داشتند. ولی به طور کلی مسائل حادثتر و مهم تری وجود داشت که باید به آنها رسیدگی می شد و بحث به این مسائل نمی کشید. با وجود اینکه بعضیها قضاوت می کنند که دکتر شریعتی آن زمان این مطلب را گفته است یا فلان حرف را زده است، مسلم است که ایشان پایه گذار بسیاری از کارها و در آن زمان شخصیت بسیار ارزنده و مفیدی بود. در آن دوران کمونیستها در دانشگاهها و جامعه استادان نفوذ پیدا کرده بودند و تعدادشان هم کم نبود. دکتر شریعتی توانست دانشگاهها را به سمت خود بکشد و با صحبت هایش در حسینیه ارشاد و ارتباطاتش بسیاری از مسائل را حل کرد.

سندی درباره مسئله حقوق بشر است. آیا این مسئله مربوط به این جلسات بوده است یا به جلسات دیگر ارتباط داشت؟

وقتی جلسه را انتخاب کردند ما نظرم آن نفوذ در زندان بود.

درباره ماجرای حقوق بشر برائمان توضیح دهید؟  
دخالتمان در زندان بیشتر در ۱۳۵۷ اوج گرفت. من به همراه آقای شالروشان (البته تاریخ دقیقش یاد نیست) نماینده

و اعضای کانون نشر حقایق اسلامی برگزار می شد، اعضای منافقین حضور نداشتند و فضا طوری بود که افراد صد در صد اسلامی در آن شرکت می کردند و عموماً جوانان در این جلسات خیلی کم بودند.

تشکیل این جلسات چه نتایجی در برداشت و چه تظاهراتی حاصل تشکیل این جلسات بود؟

نوعاً تظاهرات حاصل برگزاری این جلسات بود. در این جلسات برای برگزاری راهپیماییها تصمیم گیری و برنامه ریزی می شد که حرکت از کجا و چه زمانی شروع شود و چه شعارهایی در حین راهپیمایی داده شود و چه کارهایی انجام گیرد و حتی صحبت هائی می شد که اگر پلیس از برگزاری راهپیمایی جلوگیری کرد، چه اقداماتی انجام دهیم.

مسئله در شهرهایی مثل تهران و اصفهان هیئت هائی وجود

شهید هاشمی نژاد اصولاً انسان انعطاف پذیر و ملایمی بودند و سعه صدر داشتند. ایشان به مسائل اشراف داشتند و می دانستند که حق و ناحق چیست و متوجه برنامه ریزیها و توطئه های افراد می شدند و اندیشه شان به گونه ای بود که معتقد بودند باید با انحرافات برخورد کرد. اگر شخص مقابل شهید هاشمی نژاد مغرض نبود و فرد حق پذیری بود، مسلماً هم صحبتی او با آقای هاشمی نژاد برایش مفید واقع می شد.

داشتند که افراد متدین در مناسبت های مذهبی از جمله محرم در این هیئتها دور هم جمع می شدند. جمعی که شما در آن حضور داشتید و جلسات را برگزار می کرد تا چه حد با هیئت های مذهبی در ارتباط بودند؟

این جمع بیشتر با حسینیه ارشاد در تهران در ارتباط بود. آیا شما با نوع نگاه شهید هاشمی نژاد و تفکراتی که آن زمان دکتر علی شریعتی مروج آن بود آشنائی داشتید. آیا شهید با این تفکرات موافق بودند؟ در شرایطی که تقابلاتی بین روحانیت و طرفداران و دوستان دکتر شریعتی پیش آمده بود، آیا در جلسات شما هم این مسائل مطرح می شدند و شهید هاشمی نژاد از جانب روحانیت با دکتر شریعتی مخالفت می کردند؟

جلسه ای را به خاطر ندارم که دکتر شریعتی و آقای هاشمی نژاد با هم در آن حضور داشته باشند، اما جلسات بسیاری برگزار می شد که آقای خامنه ای به همراه دکتر



در جمع خانوادگی آنها بودم. آنها مهلت حرف زدن به کسی نمی دادند. صحبت یکی از اعضای خانواده که تمام می شد دیگری شروع به حرف زدن می کرد. خلاصه فرصت پیدا نمی کردم که حتی یک کلمه حرف بزنم. آنها مشکل ریشه ای داشتند. دکتر همایونی گفت: «تصور کن سیلی می آید و هر چه چوب و خار و خاشاک سر راهش قرار دارد با خود می برد. من هم جزو این خار و خاشاک و چوب ها بودم و کاملاً در این باره اشتباه کردم. جوانمردی آقای هاشمی نژاد بود که مرا به زندگی بازگرداند.» شهید هاشمی نژاد وقتی دیدند آن جوان، جوان پاک است و احساس کردند که او جرمی متکب نشده است، حاضر شدند ضمن آزادی آن جوان شوند. این مسئله مصداق روشنی از جوانمردی شهید هاشمی نژاد به تعبیر امام (ره) است.

#### جلسات سال های ۵۶ - ۵۷ چند وقت یک بار و در کجا تشکیل می شد؟

در سال ۵۷ جلسات تقریباً هفته ای یک بار تشکیل می شد و اگر مسئله حادی پیش می آمد، تعداد جلسات افزایش می یافت. گاهی اوقات در منازل جمع می شدیم، ولی اکثر مواقع جلسات در مسجد کرامت تشکیل می شد. سعی هم می کردیم که حتی الامکان ساواک از تشکیل این جلسات مطلع نشود. البته تشکیل جلسات بدون مشکل هم نبود. چون به خاطر دارم یک بار عده ای از تهران آمدند و گفتند ما از گزارش ساواک مطلع شدیم که چنین جلسه ای قرار است تشکیل شود.

#### ایا ساواک افراد حاضر در جلسه را هم بعد از برگزاری جلسات دستگیر کرد؟

خیر، توانسته بودیم امنیت جلسه ها را حفظ کنیم. در جلسات بیشتر آیت الله خامنه ای، شهید هاشمی نژاد، آیت الله طبرسی و مرحوم آقای مهامی - که خیلی مظلوم واقع شده بود - حضور داشتند. به خاطر دارم من به آقای مهامی مبلغی پول داده بودم تا از افغانستان اسلحه بیاورد. ساواک برای آقای مهامی شرط گذاشته بود که اگر بنویسد من همکاری می کنم، او را آزاد می کنند. آقای مهامی هم نوشت که من با ساواک همکاری خواهم کرد، ولی در واقع این کار را نکرد و هیچ کس را لو نداد. من پیش آقای طبرسی رفتم و به ایشان گفتم: «آقای طبرسی اگر قرار بود که آقای مهامی کسی را لو دهد، اول از همه باید مرا لو می داد، چون من به او پول داده بودم تا از افغانستان اسلحه بیاورد، ولی آقای مهامی مرا لو نداد.» به همین دلیل می گویم که مظلوم واقع شد. علاوه بر روحانیونی که نامشان ذکر شد، روحانیون دیگری هم بودند که در زمینه مبارزات فعالیت داشتند، مثل آقای سید عبدالله شیرازی، آقای شیخ ابوالحسن شیرازی، آقای نوقانی، آقای زنجانی و آقای قمی.

#### آیا تداخلی بین این افراد و آن سه مبارز اصلی پیش نمی آمد؟ هماهنگی با هم عمل می کردند؟

با هم هماهنگ بودند. به عنوان مثال پسر آقای قمی با شهربانی و ساواک در ارتباط بود و ساواک اعلام می کرد که فردا به این دلایل تظاهرات نکنید، ولی ما تظاهرات راهپیمایی می کردیم و اتفاقاً خوب هم انجام می شد. به خاطر دارم یک بار به رغم آنچه که ساواک گفته بود، تظاهرات انجام شد و حتی دیدم که آقای محمود قمی (پسر آقای قمی) هم در تظاهرات شرکت کردند. در واقع در کلیت امور با هم هماهنگی داشتند و به وجود آمدن اختلاف در جزئیات هم که امری طبیعی است.

چگونه از خبر شهادت شهید هاشمی نژاد مطلع شدید؟  
دقیقاً به خاطر ندارم چگونه از حادثه شهادت ایشان مطلع شدم، اما شهادت ایشان برای همه خصوصاً شهدی ها فاجعه بزرگی بود. آن زمان هر کس از هر طبقه اجتماعی اگر مشکل، ناراحتی و درد دلی داشت نزد شهید هاشمی نژاد می رفت. ایشان حلال مشکلات مردم بودند و واقعا غم فقدان ایشان همه را متأثر کرد.



او نپرسیدم که آیا از قبل شهید هاشمی نژاد را می شناخت یا خیر. او ادامه داد که: «هفته بعد، مجدداً شهید هاشمی نژاد به زندان آمد و دید که مرا آزاد نکرده اند. به مسئولین زندان گفتم: چرا این جوان را آزاد نکردید؟ مسئولین زندان گفتند: این جوان برای آزادی ضامن می خواهد و او ضامن ندارد. شهید هاشمی نژاد فوراً گفتند: من ضامن او می شوم. آزادش کنید. ایشان چنان محکم این حرف را زدند که مأمورین زندان بلافاصله مرا آزاد کردند. من هم بعد از آزادی به تهران رفتم و مطبی باز کردم. چندین سال است که به مشهد نیامده ام و حالا به مشهد آمده ام تا جوابی احوالت شوم پس تقریباً دیگر ارتباطی با سازمان نداشت.

بله، به دختر همایونی گفتم: «به خاطر داری که درباره مجاهدین خلق صحبت می کردم و می گفتم که سبک کاری مجاهدین و اعتقادات آنها درست نیست. من با برادر بزرگ مسعود رجوی (کازم رجوی) هم دوره بودم و با خانواده او ارتباط داشتم و گاه و بیگاه که به منزلشان می رفتم و

اقدامات و فعالیت هایمان را به ایشان گزارش و مثلاً اطلاع می دادیم که چه اقداماتی انجام داده ایم، با رئیس زندان، دادستان و رئیس دادگستری چه صحبت های کرده ایم و آنها هم چه گفته اند. شهید هاشمی نژاد در آن جلسات خصوصی از ما حمایت می کردند.

#### غیر از جلساتی که به آنها اشاره کردید آیا در راستای سخنرانی های ایشان دعوتی، یا همراهی در سفری و یا ارتباط کاری دیگری هم با شهید هاشمی نژاد داشتید؟

برخی از دوستان در ارتباط بودند. به طور مثال حاج آقا کرایه چیمان که بعد از حادثه سال ۴۲ منوع المنبر شدند. ایشان در مساجد سخنرانی نمی کردند و معمولاً در مجالسی که در منازل برگزار می شد به منبر می رفتند و سخنرانی داشتند. زمانی که انقلاب پیروز شد، نقش شهید هاشمی نژاد در ساماندهی خراسان پس از انقلاب چه بود و ایشان در این زمینه چه جایگاهی داشتند؟

شهید هاشمی نژاد انسانی فوق العاده مردمی بودند. ایشان با همراه افرادی که مسئول امور بودند و روی کار آمده بودند (مثلاً استاندار و غیره از جمله آقای طبرسی و امثالهم) در رفع حاجات و مشکلات مردم بسیار کارگشا بودند و وجودشان فوق العاده برای مردم مؤثر بود.

#### بعد از انقلاب برخورد شهید هاشمی نژاد با منافقین چگونه بود؟

شهید هاشمی نژاد اصولاً انسان انعطاف پذیر و ملامتی بودند و سعه صدر داشتند. ایشان به مسائل اشراف داشتند و می دانستند که حق و ناحق چیست و متوجه برنامه ریزی ها و توطئه های افراد می شدند و اندیشه شان به گونه ای بود که معتقد بودند باید بسا انحرافات برخورد کرد. اگر شخص مقابل شهید هاشمی نژاد مغرض نبود و فرد حق پذیری بود، مسلماً هم صحبتی او با آقای هاشمی نژاد برایش مفید واقع می شد.

#### گویا خاطراتی را دربارہ وساطت ایشان برای آزادی یکی از اعضای مجاهدین دارید...

من آن زمان دوست جوانی به نام دکتر همایونی داشتم که به تازگی از رشته دندانپزشکی فارغ التحصیل شده بود. من با ایشان در ارتباط بودم تا اینکه مسائل انقلاب پیش آمد و مطلع شدم که او بعد از انقلاب به جنبش مجاهدین پیوسته است. بالطبع به او گفتم که اعضای گروه مجاهدین خلق معقول نیستند، مخصوصاً اینکه من خانواده رجوی را می شناسم، آدم های خاصی هستند و از نظر عقلی واقعا مشکل دارند. تو چطور حرف های آنها را پذیرفته ای؟ دکتر همایونی فقط سرش را تکان داد، ولی در نهایت حرف های مرا نپذیرفت. در این اثنا او کلاس درسی برای مجاهدین برگزار می کرد و مسائل ایدئولوژیک را یاد می داد. لازم به ذکر است که بگویم او در تشکیلات سازمان حضور نداشت و فقط به مجاهدین، مسائل ایدئولوژیک را تدریس می کرد. آیا در زمینه مسائل ایدئولوژیک به تدریس مارکسیسم هم می پرداخت؟

دقیقاً نمی دانم، ولی تا جایی که به خاطر دارم به تحلیل مسائل سیاسی روز می پرداخت. مدتی گذشت. سال ۵۸ که اوج فعالیت منافقین بود، زمانی که قصد داشت از فرودگاه به تهران برود، او را دستگیر کردند. من از او هیچ اطلاعی نداشتم و تصور می کردم که یا فرار کرده و یا کشته شده است، چون او را ندیدم. تا حدود ۵ سال پیش که او را در فرودگاهی دیدم و با هم سلام و علیک کردم. خیلی تعجب کردم که بعد از بیست و چند سال او را می دیدم. پرسیدم: «آقای همایونی در این مدت کجا بودی؟» گفت: «در فرودگاه بودم و قصد داشتم به تهران بروم که مرا دستگیر کردند. مدتی در زندان بودم. یک روز آقای هاشمی نژاد به زندان آمد و دید که من در آنجا زندانی هستم و دستور داد که مرا آزاد کنند. مسئولین هم چیزی نگفتند.» البته احتمالاً او آشنائی قبلی با شهید هاشمی نژاد داشت، چون پسر سالمی بود، ولی من از

**شهید هاشمی نژاد انسانی فوق العاده مردمی بودند. ایشان به همراه افرادی که مسئول امور بودند و روی کار آمده بودند (مثلاً استاندار و غیره از جمله آقای طبرسی و امثالهم) در رفع حاجات و مشکلات مردم بسیار کارگشا بودند و وجودشان فوق العاده برای مردم مؤثر بود.**